



محمد خاور

وکیل دادگستری

ماده ۸ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری

اختیارات فوق‌العاده دادگاههای مدنی برای کشف واقع و خودداری
از اقدامات غیر مؤثر

ماده ۸ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۲۵ خردادماه ۲۵۳۶ تحت‌عنوان: فصل سوم - اختیارات فوق‌العاده دادگاه‌ها قرار گرفته و باین شرح است: «در رسیدگی به کلیه دعاوی حقوقی ارزش و موعد اقامه دلایل برای اصحاب دعوی همان است که در قانون آئین دادرسی مدنی پیش‌بینی شده ولی دادگاه میتواند هرگونه تحقیق و یا اقدامی را برای کشف واقع بعمل آورد. در مواردی که بردادگاه معلوم باشد استناد یا تقاضای یکی از طرفین مؤثر در اثبات ادعا نیست دادگاه میتواند با استدلال از ترتیب اثر دادن آن خودداری کند.»

نکته مهم و اساسی مندرج در این ماده تکلیف یا اجازه‌ای است که مقنن بدادگاه مدنی داده تا خارج از حدود دلائل اصحاب دعوی برای کشف واقع هرگونه تحقیق یا اقدامی را انجام بدهد و این امر موجب نفی قاعده منع دادگاه از تحصیل دلیل برای اصحاب دعوی که در ماده ۳۵۸ قانون آئین دادرسی مدنی مندرج است، میشود به‌علاوه مستلزم تصرفاتی در مندرجات چند ماده دیگر از همان قانون میگردد.

ماده ۸ مورد بحث سه قسمت قابل تفکیک دارد:

قسمت اول - تأیید اعتبار قانون آئین دادرسی مدنی در مورد ارزش دلائل و موعد اقامه آنها برای اصحاب دعوی که ظاهراً این قسمت از ماده خالی از اشکال بنظر نمیرسد، فقط قید «برای اصحاب دعوی» نکته قابل تأملی است که بموقع بان اشاره میشود.

قسمت دوم - اینکه دادگاه میتواند هرگونه تحقیق و یا اقدامی را برای کشف واقع بعمل آورد که موضوع اصلی بحث است.

قسمت سوم - خودداری دادگاه از ترتیب اثر دادن به استناد یا تقاضای یکی از طرفین دعوی در صورتیکه بردادگاه معلوم باشد که مؤثر در اثبات ادعا نیست. در این قسمت از ماده چند مسامحه عبارتی بچشم میخورد: اول - اینکه کلمه «میتواند» در آن بکار رفته است که ظاهراً مفید اختیار است نه تکلیف در حالیکه سیاق عبارت حاکی است که قانونگذار از قاضی دادگاه خواسته است تا از انجام کار بیموده خودداری کند. دوم - عدم ذکر کلمه دفاع پس از عبارت «اثبات ادعا» در حالیکه کاملاً روشن است که طرفین برای اثبات ادعا اقامه دلیل نمیکنند بلکه این مدعی است که خواستار اثبات ادعا است و در مقابل مدعی علیه خواستار نفی ادعای او و اثبات دفاع خود میباشد هرچند که دفاع مدعی علیه را ادعاء بمفهوم وسیع کلمه میتوان تلقی کرد. سوم - بکار بردن اصطلاح «خودداری از ترتیب اثر دادن» به استناد یا تقاضای غیرمؤثر طرفین است که طبیعی است هیچ دادگاهی بچنین امری ترتیب اثر نمیدهد و هنگام انشاء حکم آن را رد میکنند در حالیکه منظور قانونگذار با احتمال قوی خودداری از رسیدگی بآن دلیل در جریان محاکمه میباشد نه خودداری از ترتیب اثر دادن بآن که عادتاً مربوط به پایان کار دادرسی و هنگام انشاء حکم است.

در هر صورت مفهومی که از قسمت سوم ماده ۸ مورد بحث بدست میآید، صرفنظر از مسامحه‌های عبارتی مذکور، يك تأسيس كاملاً صحیح و منطقی است بشرط اینکه با احتیاط زیاد بکار برده شود. در حقوق رم ضمن قواعد مربوط بدادرسی آمده است: «اثبات امری که برای قطع نزاع مفید نباشد کار بیموده ایست» و فقهای اسلام هم الزام طرفین را بانجام امری و بطورکلی هرگونه اقدامی را در ضمن دادرسی اگر «من غیر موجب» باشد منع کرده اند، و اصولاً دادگاه برای رسیدن بحکم قضیه مطروحه باید کوتاه‌ترین راه را انتخاب کند که لازمه آن عدم توجه باموری است که برای روشن شدن حکم مؤثر نباشد. فقط متذکر میگردد که جای طبیعی این تأسيس در ماده ۳۵۹ آئین دادرسی مدنی است که میگوید: «رسیدگی بدلائل در صورتیکه صحت آن بین طرفین مورد اختلاف باشد بدرخواست یکی از طرفین یا بنظر دادگاه بعمل میآید». در آن حالت ماده مزبور باین صورت درمی آمد: رسیدگی بدلائل در صورتیکه صحت آن بین طرفین مورد اختلاف باشد و مؤثر نبودن آن در اثبات ادعا یا دفاع بردادگاه معلوم نباشد بدرخواست یکی از طرفین یا بنظر دادگاه بعمل میآید. عدم ذکر تقاضای یکی از طرفین خللی در کار بوجود نمیآورد زیرا تقاضا بقرینه اقتران آن با استناد مفید خواستن انجام امری است که برای اثبات صحت دلیل ممکن التاثير باشد و چون اسقاط کل دلیل مجاز باشد اسقاط جزء آن هم جایز خواهد بود.

و اما قسمت دوم ماده ۸ که موضوع اصلی و اساسی این مقاله را تشکیل میدهد مستلزم بحث درباره عبارت و مفهوم آن، و تحقیق درباره قاعده منع تحصیل دلیل و جهت جدیدی که برای نفی یا محدود کردن آن بوجود آمده، و تعیین آثاری است که از آن حاصل میشود.

قسمت دوم ماده ۸ یعنی جمله «دادگاه میتواند هرگونه تحقیق یا اقدامی را برای

کشف واقع بعمل آورده متضمن تأسیس جدیدی است که باید باماده ۶۳ قانون تسریع محاکمات مصوبه ۳ و ۱۲ تیرماه ۱۳۰۹ و ماده ۳۵۸ قانون آئین دادرسی مدنی مصوب شهریورماه ۱۳۱۸ مقابله گردد. ماده ۶۳ قانون تسریع محاکمات چنین بوده است: «مدعی باید ادعای خود را ثابت نماید و مدعی علیه که اعتراض میکند باید اعتراض خود را مدلل دارد. هیچ محکمه در صدد تحصیل دلائل نباید برآید - مدرک حکم فقط دلائل اصحاب دعوی خواهد بود.» در آن روزگار مستندی که بموجب آن دادگاه بتواند خارج از حدود دلائل یا تقاضاهای طرفین دعوی، تحقیق یا اقدامی بنماید وجود نداشت. تا اینکه ماده ۳۵۸ قانون آئین دادرسی مدنی وضع گردید که چنین مقرر می‌دارد: «هیچ دادگاهی نباید برای اصحاب دعوی تحصیل دلیل کند بلکه فقط بدلائلی که اصحاب دعوی تقدیم یا اظهار کرده‌اند رسیدگی میکند - تحقیقاتی که دادگاه برای کشف امری در خلال دادرسی لازم بداند از قبیل معاینه محل و تحقیق از گواها و مسجّلین اسناد و ملاحظه پرونده مربوط بدادرسی و امثال اینها تحصیل دلیل نیست.» بموجب این ماده، دادگاه از تحصیل دلیل برای اصحاب دعوی ممنوع شده و همچنین محدود گردیده است که فقط بدلائل اصحاب دعوی رسیدگی کند ولی در ضمن صریحاً مجاز گردیده است که برای روشن شدن دلیل یا دلائل مورد استناد اصحاب دعوی اقدام به تحقیق نماید که شائبه تحصیل دلیل از آن استشمام می‌گردد و لذا قانون فرض کرده است که این قبیل تحقیقات تحصیل دلیل نیست. این اجازه جزئی که قانونگذار بدادگاه داده است موجب می‌گردد در برخی موارد دلیلی که با صورت ارائه شده از طرف اصحاب دعوی احتمالاً بی‌رمق و غیرقابل تأثیر بوده بر اثر تحقیقات مستقیم دادگاه جان بگیرد و مؤثر گردد، ولی چه میتوان گفت چون قانون صریحاً احیاء دلیل را مجاز کرده و آن را تحصیل دلیل ندانسته است. این جهت‌گیری قانونگذار از نظر حقوقی صرف یک اقدام غیراصولی است ولی جنبه انسانی آن غیرقابل انکار است زیرا تقرب به کشف واقع و رسیدن بحقیقت امر در آن مستتر است و فرض قانونگذار اینست که قاضی از طرفی که ضعیف است و قادر بارائه صحیح و مؤثر دلائل خود نمیباشد تقویت مینماید. حال با تصویب قانون جدید که ماده ۸ آن بدادگاه قدرت داده است تا هرگونه تحقیق و یا اقدامی را برای کشف واقع بعمل آورد وضع قاعده منع تحصیل دلیل مبنای آن تساوی طرفین دعوی و بی‌طرفی دادگاه نسبت به آنها است بکلی دگرگون شده است. در این عبارت یک جمله‌ای اولاً کشف واقع بطور مطلق و بدون هیچ محدودیت و قیدی در مقابل دادگاه قرار داده شده است و برای رسیدن بواقع دادگاه مجاز شده است که هرگونه تحقیق و یا اقدامی را بعمل آورد خواه مورد استناد یا تقاضای یکی از طرفین دعوی باشد خواه نباشد، البته برای کشف واقع نه بمنظور حمایت از یک طرف دعوی گسرچه مآلاً منتهی به نفع یکی از طرفین «لاعلی التعمین» می‌گردد. در اینجا است که عبارت «برای اصحاب دعوی» در قسمت اول ماده ۸ مورد بحث قابل اشاره می‌گردد چون محدودیت موعده اقامه دلائل بنحویکه در قانون آئین دادرسی مدنی مقرر گردیده فقط برای اصحاب دعوی است نه برای دادگاه

که مأموریت کشف واقع در امر مدنی را هم پیدا کرده است. قاعده منع دادگاه از تحصیل دلیل برای اصحاب دعوی که بقاء آن بقید محدودیت یا منتفی شدن آن مطرح است بر اصول و قواعد معتبر حقوقی مبتنی است که عبارتند از: اختلاف طرز دادرسی مدنی با دادرسی کیفری، و تساوی مطلق طرفین دعوی در برابر دادگاه، و بیطرفی مطلق قاضی دادگاه مدنی در اداره دادرسی، و عدم تأثیر حکم صادره در امر مدنی نسبت باشخاصی که در دادرسی طرف دعوی نبوده‌اند.

۱- دادرسی مدنی و کیفری: در دادرسی کیفری چون نظم عمومی مختل و آسایش افراد جامعه سلب میگردد لذا شخص متضرر از جرم طرف دعوی متهم محسوب نمیشود. بلکه این دادستان است که بنمایندگی جامعه با متهم طرف میشود، و وظیفه مراجع قضائی در رسیدگی به امر کیفری کشف واقع و اصابت بحقیقت قضیه است خواه بضرر متهم یا نفع او تمام شود، اظهارات متضرر از جرم بنفع متهم یا اقرار متهم بضرر خود اگر با حقائق موجود در پرونده مطابقت نداشته باشد محل اعتناء و مناط اعتبار نخواهد بود. فقط واقع امر و حقیقت مطلب مبنای کار دادرسی و مناط صدور حکم میباشد باستثنای جرائم قابل گذشت که اختیار دادرسی آنها در دست متضرر از جرم گذاشته شده است آن هم باین دلیل است که حیثیت خصوصی این قبیل جرائم بشرح مذکور در ماه ۵ قانون آئین دادرسی کیفری قوی‌تر از حیثیت عمومی آنها میباشد، ولی در دادرسی مدنی، طرفین دعوی اختیار تام دعوی و سرنوشت کار دادرسی را در دست دارند چون موضوع دعوی مربوط باختلاف مصالح آنها است و مصلحت جامعه مستقیماً از آن متأثر نمیگردد، اگر جامعه در مقام حل اختلاف آنها مداخله میکند من باب ممنوع بودن افراد است از توسل بزور برای احقاق حق خودشان. دعوی را مدعی شروع میکند، خواسته و ارائه دلائل اثبات دعوی در اختیار او است و در هر مرحله‌ای میتواند دعوی خود را مسترد کند و در این صورت جریان دادرسی قطع و پرونده مربوطه بسته میشود، از طرف دیگر مدعی علیه هم میتواند با تصدیق ادعای مدعی و اقرار کار دادرسی را بآخر برساند. با چنین برداشتی از طرز دادرسی مدنی قاضی دادگاه که ثالث بی‌طرفی است میان دو طرف دعوی حق ندارد کمترین تمایلی نسبت بیکی از طرفین دعوی نشان بدهد یا اینکه خود را به امر بین‌الائین خواه بعنوان کشف واقع یا هر بهانه دیگر علاقمند بداند. «بیطرفی دادرسی» که بزرگترین وثیقه امنیت قضائی است اقتضا میکند که دادرسی تا ختم دادرسی فقط گوش باشد و عملی که دلالت بر تمایل او بیکی از اصحاب دعوی داشته باشد از او سر نزند و در هیچیک از دو کفه ترازوی عدالت، خود او چیزی نگذارد که موجب سنگینی آن بشود. نتیجه حاصله اینست که در دادرسی کیفری چون امر عمومی مطرح میگردد لذا دلائل احصاء نشده و ارزش آنها از پیش معین نگردیده و موعدی

(۱) کتاب آئین دادرسی مدنی و بازرگانی مرحوم دکتر احمد متین دفتری، جلد سوم، صفحه ۲۱۶. در خصوص قاعده منع تحصیل - بصفحه ۸۲ مجله حقوقی وزارت دادگستری، شماره ۳ مورخ اردیبهشت ماه ۱۳۵۲ نیز مراجعه نمود.

برای اقامه دلیل در نظر گرفته نشده است ولی در دادرسی مدنی چون يك امر خصوصی بین الاثنین مطرح میگردد لذا دلائل اثبات دعوی احصاء شده و ارزش هر يك از آنها معین گردیده و موعد اقامه دلیل قبلاً پیش بینی شده است.

۲- تساوی طرفین دعوی: متداعیین در مقابل دادگاه باید از هر جهت مساوی باشند و این قاعده یکی از مصادیق اصل تساوی افراد جامعه در حقوق و تکالیف است که در اصل متمم قانون اساسی ضمن بیان حقوق ملت ایران باین شرح مقرر گردیده است: «اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی الحقوق خواهند بود». این تساوی در حقوق و تکالیف متوجه افراد بالغ و عاقل و رشید است و لذا صغار و مجانین و سفهاء که از اهلیت استیفاء محروم هستند نمیتوانند شخصاً طرف دعوی (اعم از مدعی یا مدعی علیه بودن) قرار گیرند و این وظیفه بمعهد اولیاء قانونی آنها است، و بهر تقدیر دو طرف متخاصم باید فرصت و امکانات مساوی برای طرح یا پاسخگوئی و اداره محاکمات مدنی خود داشته باشند، و چنانچه یکی از طرفین دعوی از نظر مالی یا آگاهی حقوقی قادر بطرح یا اداره دعوی خود نداشته باشد میتواند حسب مورد از مقررات اعسار یا وکالت معاضدتی استفاده کند. اصرار در مراعات تساوی افراد علی رغم موارد احتمالی نادری که منتهی به پایمال شدن حقوق ضعیفاء بدست اقویاء میشود ناشی از اصل حمایت آزادی فرد در مقابل قدرت دولت است. طرفداران این اصل معتقدند که دخالت دولت در امور خصوصی افراد گرچه در موارد معدودی مطلوب است ولی در موارد عدیده دیگری ممکن است نامطلوب باشد و لذا از خیر قلیل آن بخاطر شر کثیری که دارد باید صرف نظر کرد.

۳- بیطرفی قاضی: قاعده لزوم بیطرف بودن قاضی دادگاه نتیجه قهری تساوی طرفین دعوی است زیرا هرگونه تحقیق و اقدامی را که دادگاه رأساً و بدون استناد یا تقاضای یکی از طرفین انجام بدهد منتهی به ترجیح کفه يك طرف دعوی و برهم زدن وضع مساوی طرفین میگردد. بیطرفی دادگاه و تساوی طرفین دعوی حکم دو رویه يك سکه را دارد، برای اینکه طرفین دعوی در وضع مساوی قرار بگیرند قاضی دادگاه باید بیطرف باشد و چون قاضی دادگاه بیطرفی خود را حفظ کند طرفین دعوی را در وضع مساوی قرار داده است. حقوق رم در مبحث مربوط بدارسی این قاعده را دارد که: «قاضی یار و مددکار کسی است که حق بجانب او است» ولی این دو قاعده دیگر راهم دارد که: «قانون مدنی بمنظور حفظ مصالح افراد بیدار وضع شده است» و «قانون باشخاصی که بیدار و حواس جمع دارند کمک میکند نه اشخاصی که خفته و افعال کارنده». از ترکیب این سه قاعده این نتیجه حاصل میشود که قاضی طرفدار حقی است که صاحب آن بتواند آن را اثبات کند، دادگاه محل مناسبی برای تصحیح اشتباهات افراد یا تعدیل وضع اجتماعی آنها نیست و این قبیل کارها را باید مرجوع مقامات و مؤسسات دیگر کرد خاصه اینکه حفظ بیطرفی دادگاه که بزرگترین وثیقه امنیت قضائی برای افراد جامعه است از اوجب واجبات بشمار میرود.

۴- اثر نسبی احکام مدنی: تأثیر احکام مدنی به افرادی که در دادرسی دخالت

داشته‌اند محدود می‌گردد و باشخاص دیگر سرایت ندارد. رعایت دقیق این قاعده در صورتیکه دادگاه از تحصیل دلیل ممنوع باشد وجریان دادرسی از هرجهت در اختیار طرفین دعوی قرار گرفته باشد کاملاً منطقی و خالی از اشکال است ولی در صورتیکه براساس تحقیقات و اقدامات خود واقع امر را کشف کرده و بموجب آن حکم داده باشد وضع اشخاص ثالثی که در دادرسی شرکت نداشته‌اند ولی نسبت بموضوع ادعائی دارند چه صورتی خواهد داشت؟ آیا دعوی شخص ثالثی که در محاکمه قبلی دخالت نداشته است از طرف همان دادگاه قابل استماع است یا نه؟ اگر دعوی را غیر قابل استماع بدانیم در آن صورت اثر حکم مدنی را مطلق دانسته و باشخاصی که نسبت بدادرسی بیگانه بوده‌اند سرایت داده‌ایم، و چنانچه آن را قابل استماع بدانیم در آنصورت دادگاه در موقعیت بفرنجی قرار خواهد گرفت، یا مطابق واقع که قبلاً آنرا کشف کرده است باید رأی بدهد که محتاج برسیدگی مجدد نیست یا باید همان واقع کشف شده را مجدداً مورد جستجو و کشف قرار بدهد که عقلاً کار بیپوده‌ایست، و در تمام موارد حق اشخاص ثالث در مظان تضییع خواهد بود مگر اینکه دادگاه بطور ضمنی اعلام کند که در محاکمه قبلی تحقیقات و اقدامات لازم را برای کشف واقع نکرده و این بار می‌خواهد آن را کشف کند.

این است مبانی حقوقی قاعده منع تحصیل دلیل و با اینکه در صحت و استواری این مبانی از نظر حقوقی محض کمترین تردیدی وجود ندارد، مع الوصف عده‌ای از علمای حقوق نسبت به لزوم حفظ این قاعده اظهار تردید کرده‌اند و بمبانی انسانی و حق خواهی مطلق متمسک گردیده‌اند. اجمالاً مطلب اینست که هرگاه مدعی در اثبات صحت ادعای خود و در عین حال مدعی علیه در انکار صحت آن پافشاری کنند، دادگاه باید واقع امر را بهر کیفیت که میسر باشد کشف کند و مطابق آن حکم بدهد و در غیر این صورت بازپچه دست طرفی خواهد شد که مهارت دارد در حالیکه این احتمال هست که صاحب حق نباشد، مصلحت اجتماع اقتضا دارد که دادگاه حتی المقدور حکم مطابق حق بدهد و برای رسیدن باین منظور مجاز است هرگونه تحقیق یا اقدامی را برای کشف واقع بعمل آورد هرچند این تحقیقات و اقدامات با قاعده تساوی اصحاب دعوی و بی طرفی قاضی مطابقت ندارد، چون منظور دادگاه کشف واقع و حکم بحق دادن است لذا جانب‌داری قاضی از طرفی که ضعیف است مجاز می‌باشد^۲. این جهت‌گیری جدید در زمینه دادرسی مدنی جنبه انسانی دلپذیری دارد ولی از نظر حقوقی صرف مبنای معتبری ندارد و نتیجه قهری قبول و عمل بموجب آن اینست که برخی از قواعد حقوقی که تاکنون معتبر و مصون از خدشه تلقی می‌گردیده‌اند مورد بحث و فحص قرار گیرند و در صورت اقتضاء لغو یا تعدیل شوند.

قرار دادن اصول انسانی در مقابل مبانی و قواعد حقوقی بنحویکه احتمال تعارض میان آنها موجود باشد، یک مسئله بزرگتر و اساسی‌تر را مطرح می‌سازد. آیا

۲) بمقاله مداخله مستقل دادگاه در دادرسی مدنی از نظر قوانین ایتالیا در مجله کانون وکلای دادگستری، شماره ۱۳۳، زمستان ۱۳۵۴ مراجعه شود.

قواعد حقوقی شناخته شده که تاکنون به صحت و اعتبار آنها خدش‌های وارد نگردیده واقعاٌ ضدانسانی بوده یا درموارد معینی با اصول انسانیت مطابقت ندارند؟ یا اینکه سوءتفاهمی پیش آمده و طرح مسئله باین شکل صحیح نمیباشد؟ یا اینکه برای موارد نادر قاعده عام وضع شده است؟ درهرحال بررسی و نتیجه‌گیری درباره این مسئله مستلزم بحث وسیع و دقیق جداگانه‌ای است، و بحث اجمالی و سریع قطعاً نتیجه مطلوب نمیدهد.

و اما آثاری که از نفی قاعده منع تحصیل دلیل با توجه به عبارات ماده ۸ مورد بحث، بروز میکند اولاً مربوط بموادى از قانون آئین دادرسی مدنی و ثانیاً راجع بموقعیت دادگاههای مدنی میشود. ماده ۳۵۸ بکلی ملغی است و درمواد ۳۵۳ و ۳۵۶ و ۳۵۹ باید تعدیلاتی بعمل آید و درمواد مربوط به اسناد و گواهی و تحقیق محلی و رجوع بکارشناس باید نکات جدیدی را ملحوظ داشت. موقعیت دادگاههای مدنی در جریان رسیدگی ممکن است صورت بغرنجی پیدا کند باین ترتیب که هرگاه احراز طرفین یکی از استنادات خود را مسترد نماید ولی دادگاه رسیدگی بآن را برای کشف واقع لازم بداند یا اینکه دادگاه رأساً تحقیق و اقدام کند و نکته‌ای را احراز کند ولی منتفع از آن اقرار بمطلبی کند که نکته احراز شده دادگاه را منتفی بنماید و امثال آن. موقعیت دادگاههای مدنی در مقابل اصحاب دعوی هم حساس خواهد شد چون ممکن است دادگاه استنادات یکی از طرفین دعوی را غیر مؤثر تشخیص بدهد و از رسیدگی بآنها خودداری نماید ولی تحقیقات و اقداماتی را ضروری بداند که مورد استناد طرف دیگر نبوده است و نتیجه این اخراج دلائل مورد تقاضا و ادخال دلائلی که مورد تقاضا نبوده است، متضرر از دادرسی و حکم را چنان برمیانگیزد که هرنسبتی بهرکسی خواهد داد، متضرر از حکم اصولاً انصاف را فراموش میکند و جنبه تعرض بخود میگیرد حال اگر بدلائل او رسیدگی نشده باشد و برای خصم او تحصیل دلیل شده باشد چه حالی پیدا خواهد کرد و دادگاه در چه موقعیتی قرار خواهد گرفت.

نتیجه حاصله اینستکه نفی قاعده منع دادگاه از تحصیل دلیل برای اصحاب دعوی بملاحظات انسانی و برای رسیدن بواقع امر و اصدار حکم بحق صورت گرفته است و موارد تطبیق آن نادر است، و طبیعی بنظر میرسد که دادگاه‌های مدنی در همان موارد نادر که موضوع کاملاً روشن باشد از آن استفاده خواهند کرد زیرا دادگاه اصولاً پس از رسیدگی بدلائل طرفین تشخیص میدهد که حق بجانب کیست، و اقدام دادگاه برای کشف واقع قبل از خاتمه دادرسی و خارج از آنچه طرفین بدادگاه عرضه کرده‌اند مستلزم اظهار نظر ضمنی قبل از موعد است که فقط در موارد نادر و با قید احتیاط زیاد قابل توجیه میباشد. رویه‌ای که دادگاههای مدنی در پیش خواهند گرفت و دایرة عملی که برای مقررات ماده ۸ مورد بحث قائل خواهند شد دارای اهمیت فوق‌العاده است و میتواند بمنظور انسانی قانونگذار کمک نماید.